

• (بعض وصایاه (علیه السلام) بخصوص المناظرات) ..

• برخی توصیه های ایشان (علیه السلام) درباره‌ی مناظره‌ها

قال السيد أحمد الحسن (عليه السلام): (أردت توصيتكم بالنسبة للمناظرات أو الحوارات مع المخالفين أرجو منكم أن لا تردوهم؛ لأن من خلالها نوصل الدعوة إلى أكبر عدد ممكن، وأرجو منكم أن تتعاملوا مع الناس ومع ضيوفكم بخلق خصوصاً من يأتيكم ويتكلم بأخلاق حتى وإن كان من الوهابيين ، فأنتم لا تعلمون لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً، فما أدراكم من كتب الله له الهداية ممن كتب الله عليه الضلال.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید: «در مورد مناظره‌ها یا گفت و گوهایی که با مخالفین دارید، توصیه و خواهش می‌کنم که آنها را رد نکنید؛ زیرا ما از این طریق می‌توانیم دعوت خود را به گوش افراد بیشتری برسانیم. از شما تقاضا دارم که با مردم و با میهمانان با خلق نیکو رفتار کنید، به ویژه با کسانی که به سراغ شما می‌آیند و با خلق و خوی خوش با شما سخن می‌گویند، حتی اگر وهابی باشند. شما نمی‌دانید «شاید خداوند پس از آن امری تازه پدید آورد»؛ شما آگاه نیستید بر این که خداوند بر چه کسی هدایت نوشته و بر چه کسی گمراهی!

وأيضاً أرجو منكم أن تنظمو المناظرات وتتهيئوا لها، حددوا مواضع النقاش ومن ثم تهيئوا لها بشكل كامل، وهيئوا مصادركم وأحاديثكم التي تحتاجونها مع مصادرهما).

همچنین از شما خواهش می‌کنم مناظره‌ها را نظم و ترتیب دهید (به صورت سازمان‌یافته) و از قبل خود را برای آن آماده نمایید. موضوعات مورد بحث را مشخص و معین کنید؛ سپس برای پرداختن به آنها، به طور کامل آماده شوید. منابع‌تان و احادیثی که به آنها احتیاج پیدا خواهید کرد را به همراه مصادر آنها آماده سازید».

وسألته بخصوص أولى المناظرات التي كانت مقترحة بين أنصار الامام المهدي (عليه السلام) والوهابيين، قال (عليه السلام): (الأفضل أن تكون المناظرة الأولى حول خلافة الله في أرضه وتطرحون بها قانون معرفة الحجة، وهناك دليلان:

درباره‌ی اولین مناظره‌هایی که بین انصار امام مهدی (علیه السلام) و وهابی‌ها صورت گرفت

پرسیدم. ایشان (علیه السلام) فرمود: «بهتر آن است که نخستین مناظره‌ها درباره‌ی جانشینی خدا بر زمین باشد و به این شیوه، قانون شناخت حجت را پیش بکشید. در این خصوص، دو دلیل وجود دارد:

الأول عقلي: وهو أنه سبحانه حكيم مطلق ولا يخالف الحكمة، فلا بد أن يعين الأعم ويرشد إلى اتباعه، ويضرب مثال سفينة أو مصنع للتوضيح (2).

دلیل اول که عقلی است می‌گوید: خداوند سبحان، حکیم مطلق است و کاری مخالف حکمت انجام نمی‌دهد؛ لذا او باید اعلم را مشخص نموده و به تبعیت از او راهنمایی نماید. برای توضیح بیشتر، مثال کشتی یا کارگاه را بیاورید.^۳

والآخر: الآيات حول الخليفة الأول.

دلیل دیگر، آیات مرتبط با خلیفه‌ی اول است.

وقبل بدأ المناظرة لابد أن يعطوكم وقتاً لشرح الدعوة ولو إجمالاً. ويجب التركيز على وصية الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، ودليل أنه لابد أن يكون قد وصى من القرآن .. الآية (4)، لأنهم سنة وليسوا شيعة فلا يقبلون رواية في كتب الشيعة، ولكن إذا كانت الوصية هي الرواية الوحيدة التي تثبت أن رسول الله محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يخالف محكم القرآن فيجب قبولها؛ لأن إنكارها يعني القول بأن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) خالف القرآن، وحاشاه.

قبل از شروع مناظره باید وقتی در اختیار شما بگذارند تا دعوت را ولو به طور اختصار تشریح کنید. باید بر وصیت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) متمرکز شوید با این دلیل که وصی حتماً باید مستند به قرآن باشد... (با) آیه (به آن استناد کنید)^۴؛ زیرا اینها سنّی‌اند نه شیعه و روایات مندرج در کتاب‌های شیعه را نمی‌پذیرند. ولی اگر وصیت، روایت واحده‌ای باشد که ثابت می‌کند حضرت

² راجع: قانون معرفة الحجة، تجد فيهما مثالي السفينة والمصنع.

^۳ - به قانون شناخت حجت مراجعه کنید. در آنجا مثال‌های کشتی و کارگاه را خواهید یافت.

⁴ وهي قوله تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) البقرة: 180.

^۵ «سخن خدای متعال که می‌فرماید - هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این شایسته‌ی پرهیزکاران است. (بقره: ۱۸۰ ح)»

محمد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با محکمت قرآن مخالفت نکرده است، قبول روایت الزامی می‌گردد زیرا انکار آن به این مفهوم است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) با قرآن سر ناسازگاری و مخالفت داشته است؛ که هرگز چنین نیست!

سيقولون لكم الآتي: أنهم خرجوا عنه وقد أوصاهم بكذا، مثل: أخرجوا المشركين (6)، فأخرجوا النص من كتب السنة ستجدونه أيضاً وصاهم قبل خروجهم بثلاث، وهم يعدون اثنتين والثالثة يقول الراوي عنها: نسيتها، وهي ولاية علي (عليه السلام) وخلافته لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، فهم لما رفضوا كتاباً يكون فيه هداهم إلى يوم القيامة أوصاهم مشافهة بما فيه هداهم من بعده مباشرة.

در ادامه به شما چنین می‌گویند: آن عده در حالی از نزد حضرت بیرون آمدند که پیامبر ص آنها را به اموری چند وصیت کرده بود؛ مثلاً: مشرکین را بیرون رانید^۷. از کتب اهل سنت، متن را استخراج کنید و خواهید دید که حضرت قبل از بیرون آمدن شان، آنها را به سه مورد وصیت کرده بود، و حال آن که آنها فقط دو مورد را برمی‌شمارند. راوی در مورد سوم می‌گوید: آن را فراموش کرده‌ام؛ و آن، ولایت علی (علیه السلام) و جانشینی او پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. آن عده وقتی از نوشته‌ای که دربرگیرنده‌ی هدایت آنها تا روز قیامت باشد سر باز زدند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را به طور شفاهی به چیزی که پس از او، هدایت‌شان را بی‌واسطه دربرمی‌گرفت، وصیت فرمود.

وعلى كل حال، فإنّ الوصية لازمة وكتابتها والإشهاد عليها لكي لا تضيع الحقوق، فلما رفضها بعضهم أكيد أن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) كتبها لمن يقبلها غيرهم

⁶ بحار الانوار: ج 30 ص 530، صحيح البخاري: ج 4 ص 31. وهذا هو نص الحديث عند البخاري: (حدثنا ابن عيينة عن سليمان الأحول عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتى خضب دمه الحصباء، فقال: اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه يوم الخميس فقال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا: هجر رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه، وأوصى عند موته بثلاث: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، ونسيت الثالثة).

^۷ متن حدیث از بخاری چنین است: ابن عیینة از سلیمان. صحیح بخاری: جلد 4 صفحه 31 ؛ صفحه 30 530 بحار الانوار: جلد - نقل می‌کند که او گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! سپس آن (که خدا از او راضی باشد) احول از سعید بن جبیر از ابن عباس شدید شد و حضرت فرمود سپس گفت: در روز پنجشنبه درد بر رسول خدا. قدر گریست تا اشک چشمش سنگریزه‌ها را خیس کرد **کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز همراه نشوید حاضران اختلاف و نزاع کردند در حالی که نزاع و دعوا . حضرت فرمود. هذیان می‌گوید** گفتند: پیامبر خدا. در محضر پیامبر شایسته نبود **ما را به خود وانهد؛ حالی که در آن به سر می‌برم از آنچه ما بدان می‌خوانید**: حضرت هنگام مرگش به سه چیز وصیت نمود. بهتر است (یعنی شنیدن این حرف‌های زشت و ناروا) **مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید، پاداش بدهید همان کونه که من پاداش می‌دادم.** «سومی را فراموش کردم (راوی می‌گوید).

، وقد نقلها أهل البيت (عليهم السلام) من علي بن أبي طالب (عليه السلام) إلى الإمام الصادق (عليه السلام)، وقد أسندت في كتب الشيعة (8).

به هر حال وصیت و همچنین نوشتن و گواه گرفتن بر آن لازم است تا مبدا حقوق ضایع گردد. وقتی برخی از آنها نوشتن وصیت را رد کردند، قطعاً رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را برای دیگرانی که آن را می‌پذیرفتند به نگارش درآورد. اهل بیت (علیهم السلام) این وصیت را از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) تا امام صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند و این مطلب در کتب شیعه، با سند درج شده است.^۹

علی کل حال، أرجو منكم أن تتعبوا أنفسكم كثيراً جداً، ولا تذهبوا إليهم وأنتم صفر اليدين من الأدلة، اطلعوا على كل شيء وحضروا الأحاديث ومصادرهما. اطلعوا على روايات السنة، خصوصاً أنكم ضيعتم ما مضى من حياتكم ربما في مباحث لا تغني ولا تسمن، الآن كفروا عن ذلك بمراجعة الروايات والأدلة من كتب السنة والشيعة.

به هر تقدیر از شما می‌خواهم که خودتان را بسیار به زحمت بیاندازید. اگر دست‌تان از ادله خالی است، به سراغ آنها نروید. بر همه چیز اطلاع یابید و روایات و منابع آنها را آماده داشته باشید. بر روایات اهل سنت اطلاع پیدا کنید. خصوصاً با توجه به این که چه بسا شما عمر گذشته‌تان را در میباحثی که سودی به دنبال نداشته (لا تغنی و لا تسمن) تباه کرده‌اید. اکنون با مراجعه به روایات و ادله موجود در کتاب‌های سنی و شیعه، جبران مافات کنید.

أرجو أن يكون أي مشارك في مناظرة السنة مطلع ويطلع على كتبهم وما فيها، انتبهوا دائماً في المناظرات أن المناظر يحاول الهروب إن حصر في أمر ما، فأنتم ركزوا في كل نقطة حتى يتم تحريرها، أو إن كان يريد الانتقال فقولوا له وصرحوا أمام الجميع إن هذه النقطة حررت لصالحنا وقد لزمته الحجة، وهروبه وانتقاله لا يحرره من الالتزام بما ألزمناه به وبما حججناه به.

تقاضا دارم که هر شرکت کننده در مناظره با اهل سنت، آگاهی لازم را داشته باشد و از کتابهایشان و محتوای آنها مطلع باشد. همیشه در مناظره‌ها توجه داشته باشید که رقیب سعی می‌کند اگر در یک موضوع گیر افتاد، فرار کند؛ پس شما در هر نکته‌ای درنگ کنید تا این که آن را کاملاً روشن نمایید، و اگر خواست که به مطلب دیگری برود، در مقابل همه به او به صراحت بیان کنید که این نکته به نفع ما و حجت بر وی تمام شده است؛ فرار او و انتقال به بحث دیگر، او

⁸ راجع: غيبة الطوسي: ص 150 ص 111، مختصر بصائر الدرجات: 159، بحار الانوار: ج 36 ص 261.

^۹ - رجوع نمایید به: غيبة طوسی: صفحه 150 و 111 ؛ مختصر بصائر الدرجات: صفحه 159 ؛ بحار الانوار: جلد 36 صفحه 261.

را از پذیرفتن آنچه ما ملزمش کردیم و بر آن احتجاج نمودیم، آزاد نمی‌کند.

أنتم لا يكون هدفكم فقط الانتصار في المناظرة، بل ليكن هدفكم بيان الحق للناس فضعوا خطة لبيان الحق للناس بأفضل السبل، وراعوا من تطرحون عليهم فإن كانوا سنة ليكن الطرح مختلف؛ لأنهم لا يلتزمون بما في كتب الشيعة مثلاً، وإن كان عندكم أي سؤال فأنا بخدمتكم.

در مناظره، نباید هدف‌تان فقط پیروزی باشد؛ بلکه باید به دنبال بیان نمودن حق برای مردم باشید. بر این اساس به بهترین روش، ساز و کاری برای تبیین حق و حقیقت به مردم پیدا کنید. وضعیت کسانی که موضوعات را برای آنها مطرح می‌نمایید، مراعات کنید. اگر از اهل سنت باشند، طرح مسایل، به گونه‌ای دیگر خواهد بود زیرا به عنوان مثال آنها به آنچه در کتب شیعه آمده ملزم نمی‌باشند. هر سؤالی هم داشته باشید من در خدمت‌تان هستم.

أيضاً: في مناظراتهم دائماً ركزوا على المثال في نقض الإشكال على الدليل المطروح، يعني مثلاً: تقول لهم هذا هو الدليل من كتبكم أن عمر اقتحم بيت الزهراء (عليها السلام) وأحرق باب دارها، يقولون لك: كيف وأين شجاعة علي بن أبي طالب، وكيف رضي أن تضرب الزهراء (عليها السلام) ويكسر ضلعها؟

افزون بر این، در مناظره‌ها با آنها مرتب بر ارائه‌ی مثال در نقض اشکال بر دلیل مطرح شده، متمرکز شوید؛ یعنی مثلاً به آنها می‌گویید این دلیلی از کتاب‌های خودتان است که نشان می‌دهد عمر، به خانه‌ی زهرا (علیها السلام) حمله برده و در خانه‌اش را آتش زده است. به شما می‌گویند: چه طور ممکن است که چنین چیزی رخ بدهد و شجاعت علی بن ابی طالب کجاست؟! چه طور علی راضی شد که زهرا مضروب شود و پهلویش بشکند؟

أنت هنا ركز، هم ماذا فعلوا؟

شما در اینجا درنگ و تامل کن. حال آنها چه کردند؟

أولاً: لم يردوا الدليل بدليل ينقضه، إذن ثبت الدليل وقد أقرّوا الأمر ابتداءً؛ لأنهم ذهبوا إلى الإشكال عليه لا نقضه بدليل مخالف، يعني هم لو كان عندهم دليل نقض لطرحوه، وبما أنهم لم يطرخوا دليلاً للنقض فقد لزمهم الدليل وأقروا به، وهم في مرحلة رفع الشبهات عن الدليل بطرح الإشكالات عليه.

اولاً آنها دلیل شما را به وسیله‌ی دیگری نقض نمودند. بنابراین دلیل شما ثابت شد و آنها،

خود در آغاز کار به آن اقرار نموده‌اند زیرا به سراغ اشکال گرفتن رفتند نه این که بخواهند آن را با یک دلیل مخالف نقض کنند؛ یعنی اگر آنها دلیل نقض می‌داشتند آن را ارائه می‌نمودند و از آنجا که دلیلی بر نقض گفته‌ی شما بیان نکرده‌اند، لذا ملزم به دلیل شده و به آن اقرار نموده‌اند. اکنون آنها در مرحله‌ی رفع شبهات از دلیل به وسیله‌ی طرح اشکالات قرار دارند.

رکز هنا، فأنت بهذا تخرجهم أيما احراج؛ لأن معنى طرحهم الإشكال هو إقرارهم بالدليل، ومعنى طرحهم الإشكال هو أنهم فاقدون لدليل النقض، ومعنى طرحهم الإشكال أنهم في مرحلة تجلية الدليل ورفع شبهات عنه.

در اینجا تامل کن! با این کار شما آنها را به شدت در تنگا قرار می‌دهی؛ زیرا طرح اشکال از جانب آنها به معنای اقرار به دلیل می‌باشد و حکایت از آن دارد که ایشان دلیلی برای نقض و رد آن ندارند. همچنین گویای آن است که آنها در مرحله‌ی واضح‌سازی دلیل و رفع شبهات از آن به سر می‌برند.

ثانياً: ما أخبرتك به وهو نقض الإشكال بالمثال؛ لأن معظم الناس يفهمون المثال والمثال أقرب شيء لهم؛ لأن المقارنة تسهل عليهم، فهذا الإشكال ينقض بهذا المثال: وهو سمية أم عمار، فإذا كان الإشكال يصح على علي (عليه السلام) لصح على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، وسمية قتلت كما هو معلوم وهي من أهل الجنة كما هو معلوم أيضاً، وقد شهد لها رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) (10)، وبالنسبة لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لا فرق عنده بين زوجته وابنته وأي مسلمة أخرى؛ لأنه أبو الأمة والكل عنده وبين يديه سواسية.

مطلب دوم همان چیزی است که پیشتر شما را به آن آگاه نمودم و آن رد اشکال به وسیله‌ی مثال است؛ زیرا اکثر مردم مثال را می‌فهمند و مثال به درک آنها نزدیک‌تر است؛ چرا که مقایسه، کار را بر آنان آسان می‌نماید. این اشکال به وسیله‌ی این مثال رد می‌شود: سمیه مادر عمار است؛ اگر این اشکال بر علی (علیه السلام) وارد باشد، بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نیز وارد است. همان طور که معلوم و معروف است سمیه کشته شد و این که او از اهل بهشت است نیز روشن و شناخته شده است و پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بهشت را برای او شهادت داده است^{۱۱}. در نظر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بین همسرش، دخترش و هر زن مسلمان دیگری تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا وی پدر امت است و همگی برای او مساوی و برابرند.

10. حیث قال (صلى الله عليه وآله وسلم): (صبراً آل ياسر فإن مو عدكم الجنة) بحار الانوار: ج 18 ص 210، كنز العمال: ج 11 ص 728.

۱۱ « فرمود که پیامبر خداص -ای افراد خاندان یاسر شکیبیا باشید که موعد شما بهشت است؛ بحار الانوار: جلد 18 صفحه 210. »
كنز العمال: جلد 11 صفحه 728

أما رد الإشكال عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) وعلي (عليه السلام) فهو أنهم عباد يعملون بأمر الله وليسوا كعامّة الناس ينتصرون لأنفسهم.

پاسخ به اشكال وارد شده بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلّم) و حضرت على (عليه السلام) به این صورت است که این افراد، بندگانى هستند که به امر خدا عمل می کنند و همچون مردمان عادى نیستند که بخواهند برای خودشان انتقام بگیرند.

مثال آخر: آسیه زوجه فرعون، أليست من خيرة نساء الجنة (12)، لماذا ترك موسى (عليه السلام) فرعون وجنده يعذبونها ... الخ.

مثال ديگر: آسیه، همسر فرعون، آیا جزو بهترین زنان بهشت نیست؟ ۱۳ چرا موسى (عليه السلام)، فرعون و لشکریانش را رها کرد تا آسیه را شکنجه کنند و تا انتها.

المهم أن الصورة عموماً وصلت، دائماً من تلزمه الحجة يحاول أن يفرّ للإشكال على الدليل.

مهم این است که به صورت عمومى مسئله بیان شده است، و همیشه کسى که حجت بر او ثابت می شود و جوابى ندارد تلاش می کند که با اشکال بر دلیل، توقف کند و راه فرار بیابد.

وجدت أحدهم مثلاً يقول: إذا كانت الشمس محمداً (14)، فكيف يقول إبراهيم: إنه لا يحب الآفلين، أي لا يحب محمداً (صلى الله عليه وآله وسلّم) ؟

12. عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلّم): (سيدات نساء أهل الجنة أربع: مريم بنت عمران، وفاطمة بنت محمد، وخديجة بنت خويلد، وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون) كشف الغمة: ج 2 ص 77.

۱۳ « فرمود پیامبر -سرور زنان بهشت چهار تن هستند: مريم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خديجه دختر خويلد و آسيه دختر مزاحم و همسر فرعون. كشف الغمة: جلد 2 صفحه 77. »

14. تفسير الشمس بر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) ورد في روايات أهل البيت (عليهم السلام) كثيراً، منها: عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن قول الله: (والشمس وضحاها)، قال: الشمس رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) أوضح الله به للناس دينهم، قلت: (والقمر إذا تلاها) قال: ذلك أمير المؤمنين (عليه السلام) ... بحار الأنوار: ج 24 ص 70. وعن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم): (مثلي فيكم مثل الشمس ومثل علي مثل القمر، فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر) بحار الأنوار: ج 24 ص 76.

دیدم یکی از آنها مثالی می‌آورد و می‌گفت: اگر خورشید محمد است^{۱۵}، پس ابراهیم چگونه می‌گوید فروشندگان را دوست ندارد؟! یعنی آیا وی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست ندارد؟!

وهذا أقبح ما سمعت، فهو يفسر الشمس بأنها هذه الشمس، فالسؤال نفسه لو وجهه إلى نفسه ومن خلال تفسيره هو كيف يقول إبراهيم (عليه السلام) إنه لا يحب الشمس، وما ذنبها، وما فيها من سوء لكي لا يحبها إبراهيم (عليه السلام)؟ لو وجه السؤال لنفسه لأجاب نفسه أنه لا يجب اعتبارها رباً مطلقاً وإلهاً مطلقاً، لأنه (عليه السلام) قبل أن يتكلم بلا أحب قال: (هذا ربي)، فالذي لا يحبه إبراهيم (عليه السلام) ليس هذا المشار إليه بل الاعتبار الذي اعتبره أي كونه رباً مطلقاً.

این زشت‌ترین چیزی است که تا کنون شنیده‌ام. این فرد خورشید را به همین خورشید ظاهری تفسیر می‌کند. اگر همین سؤال را از خودش بپرسند و بگویند با توجه به این تفسیری که شما ارائه می‌کنی، چگونه ابراهیم (علیه السلام) می‌گوید خورشید را دوست ندارد؟ گناه خورشید چیست و خورشید چه بدی دارد که ابراهیم (علیه السلام) از آن بیزار است؟ اگر سؤال را از خودش می‌پرسید، به خود پاسخ می‌داد که وی خورشید را به اعتبار این که ربّ مطلق و اله مطلق باشد، دوست ندارد. در واقع ابراهیم (علیه السلام) قبل از این که به دوست ندارم سخن بگوید، می‌گوید: «این پروردگار من است»؛ بنابراین چیزی که ابراهیم (علیه السلام) دوست ندارد آنچه که به آن اشاره شده نیست بلکه منظور (خورشیدی است که) رب مطلق در نظر گرفته شده است.

ولكن هم أعماهم الحسد حتى أمسوا لا يكادون يعقلون، فيشكلون بأمر جوابها بين لو ردوها على أنفسهم.

ولی حسد آنها را کور کرده است تا حدی که دیگر تعقل نمی‌کنند و به مواردی اشکال می‌گیرند که اگر همان را از خودشان بپرسند، پاسخ روشن خواهد بود.

۱۵ از جمله این روایت: ابوبصیر می‌گوید از ابو عبدالله ع. تفسیر شده است خورشید به پیامبر خداص، در بسیاری از روایات اهل بیت ع - (در باره‌ی این سخن خدا سوگند به آفتاب و روشنی آن: حضرت فرمود. سؤال کردم «خورشید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که خدا به وسیله‌ی آن، برای مردم دین‌شان را روشن ساخته است»): عرض کردم. و سوگند به ماه چون از پی آن بر آید: حضرت فرمود. «... آن، امیرالمؤمنین ع است. (بحار الانوار: جلد 24 صفحه 70) ...»
«فرمود از ابن عباس نقل شده که پیامبر ص مَثَل من در بین شما مَثَل خورشید است و مَثَل علی مَثَل ماه است، پس هرگاه خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جویید. (بحار الانوار: جلد 24 صفحه 76)»

أنتم أيضاً لیکن هدفکم الشیعة و لیس فقط السنة؛ لأن كثيراً من الشیعة سیسمعون المناظرة، فأرجو منکم أن تكونوا فی المناظرة علی أتم استعداد، أولاً ثبتوا القانون، قانون معرفة الحجة و ألزموهم به. و الوصیة و هی لازمة بحکم القرآن، و لا یوجد غیر هذه و قد نقلها أهل البیت (علیهم السلام) عن أبیهم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم).

در ضمن در مناظرات هدفتان فقط معطوف به سنّی‌ها نباشد بلکه به شیعیان نیز توجه نمایند؛ زیرا بسیاری از شیعیان، مناظره را گوش فرا خواهند داد. از شما تقاضا دارم که با حداکثر آمادگی در مناظره حاضر شوید. ابتدا قانون و قاعده‌ی شناخت حجت را ثابت کنید و آنها را به آن ملزم نمایید. سپس به سراغ وصیت بروید و بیان کنید که وصیت به حکم قرآن، لازم و ضروری است و چیزی غیر از این وجود ندارد و این وصیت را اهل بیت (علیهم السلام) از پدرشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نموده‌اند.»

* * *